



سید عبدالمجید اشکوری

روشن فکری در ایران

آفات و چالش‌ها

«روشن فکری و روشنگری» تولد یافته بود، تفاوت اساسی و بنیادی - داشت که البته نادیده گرفته شد. روشن فکری در غرب، هم عامل به وجود آمدن تحولات جدید بود و هم خود محصول این تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود، اما در داخل، این مولود جدید هیچ سختی با روح کلی فرهنگ و تمدن ما نداشت. به عبارت دیگر، مسائل و مطالبات و مشکلات جامعه‌ای که در آن تولد یافته بود، غیر از سوالات و دل‌مشغولی‌های جامعه ما بود. بدین‌سان آنچه به عنوان مکتوبات از آن دوره برجای مانده، بیش‌تر حیرت‌نامه‌هایی است در برابر فرهنگ و تمدن نوین غرب. محمد درخش، از روشن‌فکران دوره پهلوی که ریاست جامعه فرهنگیان و وزارت فرهنگ کابینه علی امینی را عهده‌دار بود، با اعتراف به این جدایی

بر سر جریان روشن فکری در ایران از بدو شکل‌گیری، آفات و مشکلاتی سایه افکنده که آن را دچار چالش‌ها و ناپهنجاری‌های درونی کرده است. بهترین درمان برای چالش‌های درونی، نقد درونی است. غفلت و چشم‌پوشی از بازشناسی و تأمل نقادانه بر این آفات، دور ناگامی‌های تاریخی و عصری این جریان را بدون پایان می‌گذارد. برخی از این چالش‌های بنیادین را می‌توان به قرار ذیل برشمرد:

۱. تولد غیر طبیعی

روشن فکری داخلی بیش از ۱۵۰ سال پیش، هنگام رودررویی ما با پدیده‌ای به نام «غرب» در زمان شکست در جنگ با روس تولد یافت. این محصول کاملاً متفاوت با آنچه در پیشینه تاریخی و فرهنگی ما وجود داشت، به دست آمد و از سوی دیگر، با آنچه در اروپا به عنوان

روشن فکری در غرب، هم عامل به وجود آمدن تحولات جدید بود و هم خود محصول این تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود، اما در داخل، این مولود جدید هیچ سنخیتی با روح کلی فرهنگ و تمدن ما نداشت.

بین جامعه و روشن فکری می نویسد:

«وقتی نویسندگان و روشن فکران جامعه با توده های مردم رابطه ای ندارند و از زندگی و دردها و رنج ها و عادات و رسوم آن ها بی اطلاعند، چه طور می توانستند قلم خویش را به نفع آن ها به کار گیرند؟ روشن فکران و اندیشمندان ما فقط در بین خودشان می لولند و به همین دلیل، مستمعین سخنرانی های آن ها فقط خودشانند و هیچ گاه اثری از شرکت توده ها در این محافل وجود نداشته است.»^(۱)

برای این مولود تازه (روشن فکری) مطلوب ترین سرزمین، همان سرزمینی است که روشن فکری در آن جا (غرب) رشد کرده و این در حالی است که در جهان غرب، به دلیل آن که روشن فکری از همان آغاز در بناسازی جامعه نوین مشارکت داشته، به صورت طبیعی میان خواسته های آنان با مطالبات آن جامعه نوعی هماهنگی و همسویی به وجود آمده است.

۲. فقدان قوه نقد

فقدان قوه نقد و توان اجتهاد در میان صاحب نظران این جریان، یکی از مهم ترین مشکلات روشن فکری ایران است، به طور کلی، از همان ابتدا کسانی در رویارویی با تمدن و فرهنگ غرب قرار گرفتند و بعدها به عنوان «متوّرالفکر» مشهور گشتند که دارای چند خصوصیت عمده بودند:

الف - ارتباط نداشتن با مراکز آموزشی داخلی که عمدتاً حوزه های علمیه بودند؛

ب - عدم آشنایی با متون علمی داخلی، جز به مقدار بسیار سطحی؛

ج - نداشتن قوه نقّادی.

منظور از نداشتن قوه نقد آن است که شخص در برخورد با پدیده های گوناگون در پوسته و ظاهر پدیده ها محبوس می ماند. این گونه افراد توانایی سیر به عمق مسائل را ندارند تا بتوانند به نقّادی اطلاعات و داده های علمی و به ظاهر علمی بپردازند. به عبارت دیگر، جریان روشن فکری در کشور ما در یک ساحت فکری با تمدن غربی و محصول آن مدرنیته و یا پست مدرنیسم روبه رو نشده است، بلکه روشن فکری ایران بیش از آن که به بنیادهای مسأله مدرن و مدرنیته توجه کند و به نقّادی این پدیده بپردازد و آن را در یک روش منتقدانه با آموزه های فرهنگ بومی به چالش بیندازد، به این توجه دارد که چگونه می توان با بهره گیری از الگوهای فرهنگی غرب که او را سخت شیفته خود کرده است جامعه خود را از این وضعیت عقب افتادگی

برهاند. برای بهتر نشان دادن این وضعیت، به چند تفاوت میان پیشینه فرهنگ غرب و فرهنگ بومی، که مورد غفلت روشن فکری داخلی قرار گرفته است، اشاره می کنیم:

از جمله موجبات اصلی سستی اساس دین مسیح و انزوای آن و از سوی دیگر، ظهور و شکل گیری روشن فکری در غرب، عدم دسترسی مسیحیت به متن وحی و فقر کلامی کلیسا است. تورات و اناجیل موجود روایت رفتار و گفتار حضرت موسی ∇ و نقل حوادث روزگار آنان یا پیشینیان است، اما باید در نظر داشت که تورات و اناجیل متون وحیانی دست نخورده نیستند و به همین دلیل، سبب پیدایش باورهای نادرست و رواج عقاید خرافه آمیزی مانند عقیده به «تثلیث» (خدای سه گانه) شدند و در نتیجه، باعث غیر عقلانی جلوه کردن عقاید دینی گردیدند. این تعارض بین عقل و آموزه های تورات و اناجیل تحریف شده، موجب گردید در فرهنگ مسیحیت، عقل به نفع دین کنار گذاشته شود و از این رو، نظریه هایی مبتنی بر عدم امکان یا عدم ضرورت تبیین عقلانی اعتقادات دینی ظهور کردند.

اساس تشکیلات قرون وسطی بر جزم گرایی (دگماتیسم) استوار بود: به این معنا که بسیاری از اصول اعتقادات و احکام بدون هیچ دلیلی، باید مورد اطاعت قرار می گرفت. اساسی ترین احکام جزمی کلیسا عبارت از این بود که کلیسا خطا نمی کند. این حکم به تدریج، از قلمرو دین به علوم تجربی نیز سرایت کرد. برای مثال، کلیسا حکم کرد زمین مرکز کائنات است و همه ستارگان عالم گرد زمین در حرکتند و مخالفان این حکم را به کشته شدن و سوزاندن محکوم می کرد. در قرون وسطی، در اوج اقتدار مسیحیت و پاپ، پرداختن به علومی که منشأ و ریشه ای در کتب عهدین نداشتند، غالباً کفر محسوب می شدند. حکم جزمی دیگر کلیسای قرون وسطی عبارت بود از این که هیچ حقیقت کشف نشده ای وجود ندارد و انسان ها از طریق عادی و معمولی به حقایق نمی رسند، بلکه فقط آدم های خاصی از مسیر تزکیه می توانند به حقایق علمی دست پیدا کنند.

سست شدن تعدادی از این جزم ها نقطه عطفی در اندیشه غرب گردید. برای مثال، افرادی همچون گالیله، نیوتن، کوپرنیک و کپلر، اولاً در زمینه علوم به کشفیاتی نایل شدند که از طریق تزکیه به مفهوم کلیسایی به آن دست نیافته بودند و از افراد معمولی به حساب می آمدند؛ ثانیاً، با منطق علمی ثابت می کردند که کشفیاتشان برخلاف احکام کلیسا است. فشار کلیسا موجب گردید که علم و عالمان تجربی و فیلسوفان همچون فنری تحت فشار قرار گرفته باشند که با



هو الان آخ فوج خون نشانیها خون نیست رخ آید
ع والذات صیقل زیناد هو نیست مایی رشوه تعلق
تجاریه و عیبه تمدله رخ نصیحت و اع لک ع لوان
ع رتبه استوانه موی احمه . خالفت بکلمه یه ل
ملا ع ش و پیش ع الان رشوه

تدبیر اجتماع را به غیر وحی واگذار، اگرچه مؤسسان حکومت معتقد به دین باشند، اما باید به حکم عقل، برنامه علم، جامعه را اداره کنند. مهم ترین مشکل در این خصوص، که در دوران قرون وسطی ظهور داشت، عبارت از این بود که اربابان کلیسا بدون آن که در متن دینی شان نظامی اجتماعی ارائه شده باشد عملکردهای خود را به دین نسبت می دادند که جز بدبینی مردم و سستی عقاید آنان چیز دیگری به ارمغان نمی آورد. به همین دلیل، دین داران عاقل همصدا با عقل گرایان بی دین، در عصر روشنگری، حکم به جدایی دین و دنیا کردند.

اما از ویژگی های مکتب اسلام، استعداد نظام پردازی در همه عرصه های اجتماعی بر مدار عدالت و مصلحت تمام احاد بشری است. ابواب هفتاد گانه فقه - به استثنای چند باب - همگی بیانگر نظامات و قوانین اسلامی در مناسبات سیاسی، حقوقی، اقتصادی و تعلیم و تربیت هستند.

فقدان قوه اجتهاد - به مفهومی که گذشت - در میان صاحب نظران جریان روشن فکری و به تبع آن، غفلت از تفاوت های میان فرهنگ غرب و فرهنگ بومی، بیماری دیگری را برای روشن فکری ایران به وجود آورد:

۳. ناتوانایی از ارائه تعریف «روشن فکری داخلی»

اصطلاح «روشن فکری» ترجمه ناقصی است از کلمه «Intellectualism» که باب آن پس از عصر نوزایی «رنسانس» باز شد. به عبارت دیگر، روشن فکری جریانی است عقلگرا و علمجو در برابر سلطه جابرانه پاپ که به اسم «مسیحیت» دمار از روزگار اروپا طی چند قرن در آورد و می توان آن را فتوالیسم و سلطنت یا قدرت سیاسی مطلق دانست.

آنچه به عنوان تعریف از روشن فکری ابتدا در ایران ارائه شد، صرفاً ترجمه لفظی (انتلکتوئل) است که در ادبیات آن روزگار معادل لفظ «متورالفکر» بود. بعدها از سوی برخی از صاحب نظران، به دلیل عربی بودن لفظ «متورالفکر»، لفظ «روشن فکر» جایگزین آن گردید. در همان دوران، این لفظ به کسانی اطلاق می گردید که در رفتار خود، مظاهر فرهنگ غرب را به نمایش می گذاشتند. به مرور زمان تا به امروز، سعی گردیده که از این لفظ یک تعریف اصطلاحی ارائه شود، اما چون تعاریف اصطلاحی نیز براساس داده های فرهنگ غربی ارائه می گردند، توانایی معرفی این جریان را ندارند. برای مثال، در تعریفی آمده است: «روشن فکری مقوله ای جدید است که دارای سه مؤلفه می باشد که اگر این سه مؤلفه در فردی وجود داشته باشند می توان او را

رفع مانع، بدون هدف، راه افراط را بیمایند و با کوچک ترین حدی، بنیادهای دینی را فروریزند و به سوی کعبه علم گرایی محض (سایتیسم) روی آورند، اگرچه در برخی موارد، آنچه را از راه علم به دست آورده اند حدی بیش نباشد.

در حالی که در اسلام، قرآن به عنوان متن وحی در دسترس قرار دارد و برای اثبات حقانیت و معجزه بودن خود، هنوز هم همه بشریت را به تحدی فرامی خواند که اگر در وحیانی بودن این کتاب شک دارید، یک سوره مثل آن بیاورید.^(۲) دست رسی مسلمانان به متن وحی، به دور از آفت تحریف، ضامن اتقان و سلامت عقاید مسلمانان و مانع از خرافه گروی در باورهای دینی آنان شده است.

لزوم تعقل و اجتهاد در اصول اعتقادات و اصالت اجتهاد در فروع، امتیاز دیگر فرهنگ اسلامی است. عقیده به ضرورت فهم اجتهادی موجب گردیده که این دین بزرگ ترین مشوق مسلمانان در پذیرش عالمانه عقائد اسلامی باشد و مانعی جدی در رواج یافتن باورهای سست و خرافه و اعتماد و جزمیت به اعتقادات بی سند در میان آنان به شمار آید.

در پیشینه تاریخ غرب، طی قرون وسطی هر اندیشمندی اندیشناک از سرنوشت خود بود و هر دانشجویی از محاکم تفتیش عقاید در تشویش به سر می برد. این رفتار سبب القای تقابل دین و آزادی های مشروع گردید. از این رو، انسان غربی رها شدن خود را در گرو رهایی از دین و در اضمحلال سلطه و قدرت دین می دید.

در حالی که نگرش اسلام به منزلت رفیع علم و عالم نیز از امتیازات این دین نسبت به دیگر ادیان است. توجه اسلام و مسلمانان به حرمت دانش و دانشمند، به ذهن مجال خطور شبهه «تقابل علم و دین» نمی دهد. تجربه تعامل علم و دین در اسلام شاه کار بی مثالی است که بنای تمدنی عظیم در انداخت، به گونه ای که تمدن کنونی مغرب و امدر مدنیته معنوی سترگ اسلام است.

تاریخ گواه مدارای اسلام با ادیان رقیب و جریان های فکری معارض است. به عبارت واضح تر، اسلام در تضارب آراء - البته در فضای سالم - حقانیت خود را می جوید و آن را به اثبات می رساند. منظور از شرط «فضای سالم» حالتی است که طی آن جامعه قدرت تشخیص کلام احسن را دارد. از این رو، پاسداشت حریم کرامت انسان و تکریم آزادی های تعریف شده انسانی، روح بنیادی ترین شعار اسلام است. علی رغم داعیه حکومت دینی ارباب کلیسا، متون مسیحی فاقد ارائه یک نظام حکومتی، حقوقی، اقتصادی، مدیریتی و اجتماعی می باشد و دینی که فاقد نظامات اجتماعی ناشی از وحی است، ضرورتاً باید

روشن فکران، برای رسیدن به اهدافشان به جای آن که به همبستگی با ملت خویش بیندیشند به دلیل غربت آمال و آرزوهایشان با باورها و ارزش‌های جامعه خود و قرابت اندیشه‌شان با فرهنگ بیگانه، همواره به حمایت اجنبی و همبستگی با او چشم می‌دوزند

روشن فکر نامید: الف - خردگرایی؛ ب - آزادی؛ ج - اصلاح‌طلبی. به این تعریف اشکال می‌شود که:

الف : سه ویژگی مزبور از دیرباز در میان جوامع و بخصوص جامعه اسلامی، وجود داشته و حتی مورد توصیه و تشویق قرار گرفته‌اند. پس چگونه می‌تواند مقوله‌ای جدید باشد و در حالی که بسیاری از سرمداران اولیه آن همچون میرزا ملکم خان و میرزا حسین خان سپهسالار، ملک و مملکت را به ثمن بخش به بیگانگان واگذار می‌کردند، چگونه آنان را می‌توان «اصلاح‌طلب» نامید؟

ب - علاوه بر این سه ویژگی، فضایل مهم دیگری همچون حق‌جویی، حق‌طلبی، عدالت‌خواهی و بسیاری از فضایل دیگر در فرهنگ بومی نیز وجود داشته‌اند که در تعریف ذکر نگردیده‌اند.

ج - مشخص نیست که منظور از مفهوم «خرد»، که به عنوان ویژگی اول روشن‌فکری ذکر گردیده، همان عقل مُدرک کلیات است، یا عقل ابزاری.

با توجه به اشکالات وارد شده بر این تعریف، روشن‌فکری نه تنها مقوله‌ای جدید - چنان که در تعریف ذکر شده - نیست، بلکه مقوله‌ای ناقص است. بر تعاریف دیگری که از روشن‌فکری ارائه گردیده نیز همانند تعریف مزبور، به دلیل وارداتی بودن این تفکر و اختلاف بنیادیش با فرهنگ بومی، اشکالات عدیده‌ای وارد است.

ناگفته نماند که مشکل ارائه تعریف موجب گردیده تقسیم‌گرایش‌های درونی این جریان نیز در نوشته‌های روشن‌فکران سخت آشفتگی باشد و از یک معیار روشن و مشخص برخوردار نباشد. برای مثال، براساس تقسیم‌بندی‌های ارائه شده از سوی صاحب‌نظران این جریان، نمی‌توان مشخص کرد که افرادی همچون شهید مطهری یا مرحوم جلال آل احمد و یا دکتر علی شریعتی و یا سید حسن نصر را می‌توان از مصادیق روشن‌فکری دانست یا خیر.

۴. همراهی با بیگانگان

فقدان قدرت اجتهاد در جریان روشن‌فکری، شیفتگی و شوریده‌دلی، مرعوبیت و احساس حقارتش نسبت به فرهنگ غرب و فقدان خودباوری موجب گردید که از درک و شناخت شرایط بین‌المللی در هر برهه از زمان عاجز باشد و از این رو، بسیار سریع و به آسانی در دامان دشمن در غلتد. روشن‌فکران، برای رسیدن به اهدافشان به جای آن که به همبستگی با ملت خویش بیندیشند به دلیل غربت آمال و آرزوهایشان با باورها و ارزش‌های جامعه خود و قرابت اندیشه‌شان با فرهنگ بیگانه، همواره به حمایت اجنبی و همبستگی با او چشم می‌دوزند و بزرگ‌ترین افتخارشان در گذشته تکیه بر کرسی‌های

سازمان فراماسونری بود. به همین دلیل، میرزا حسین خان سپهسالار طی یک قرارداد به نام «رویترا»، کل ایران را یک‌طرفه به دولت فخریه انگلیس پیش‌کش کرد و یا فروغی و تقی‌زاده به دنبال استحکام پایه‌های حکومت دست‌نشانده انگلیسی‌ها، یعنی رضاخان، پادویی کردند و یا به اصلاحات کندی، رئیس جمهوری (وقت) امریکا، دل بستند اکنون نیز پس از گذشت ۲۵ سال از انقلاب، که جامعه، پشت استعمار و استبداد را قهرمانانه به خاک مالیده است، امثال همان روشن‌فکران به فکر انداختن فرش قرمز در جلوی پای چکمه‌پوشان کاخ سفید برای خوش آمدگویی هستند.

عمق این وابستگی تا آن جاست که هرگاه یافته‌های فکری آن سوی آب‌ها دچار تلاطم و بحران شوند، یافته‌های فکری این جریان در این سو نیز دچار بحران می‌شود.

۵. عقلانی دانستن فرهنگ غرب و خرافاتی دانستن فرهنگ بومی

دل‌بستگی و عدم قدرت نقادی در جریان روشن‌فکری موجب گردید تا در ادبیات این جریان، از فرهنگ غرب و محصول آن، (تمدن نوین) چنان سخن به میان بیاید که گویی بر مدرنیته، عقلانیت محض حاکم است و این تمدن هیچ خرافه‌ای تولید نکرده و به عکس، به دلیل بریدگی از گذشته فرهنگی و تاریخی خود، تداوم تاریخی هر پدیده‌ای را به معنای تداوم یک امر خرافاتی می‌پندارد. این در حالی است که می‌توان وجوه عقلانی را در تداوم بسیاری از پدیده‌های تاریخی پیدا کرد. به عبارت دیگر، این‌گونه نیست که سنت بکلی فارغ از عقلانیت باشد.

روشن‌فکری ایران در این عرصه همانند آن طبیب بی‌علمی است که بدون توجه به اختلاف امراض و مزاج‌های بیمارانش، فقط یک نسخه درمانی را توصیه می‌کند.

۶. ناتوانی از رسیدن به یقین

فقدان قدرت اجتهاد و دنباله‌روی متعصبانه از فرهنگ غرب موجب گردید که این جریان به ناتوانایی انسان در دست‌رسی به هرگونه یقینی معتقد باشد و انسان را در رسیدن به هر یقینی ناتوان پندارد. بر این اساس، روشن‌فکر جامعه ما نمی‌تواند برای خود و دعوت شدگانی که می‌خواهد برایشان مانیفست صادر کند، مقصد و غایتی یقینی مشخص نماید؛ چراکه برای او هیچ یقین پیشینی، عصری و پسینی وجود ندارد و این یعنی فرو رفتن در اقیانوس نسبیّت و نامشخصی‌ها، چه در عرصه اعتقادات و چه در ارائه برنامه برای زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه. این آفت درّه جدایی بین او و جامعه را

عمیق تر و پرفاصله تر می‌کند و بر مقبولیت او لطمات و صدمات پی در پی وارد می‌سازد. موضع عاقلانه جامعه در نپذیرفتن عقاید و تفکرات وارداتی روشن فکر مآبانه، به دلیل وجود میانی قوی تر در فرهنگ بومی مردم، احساس غربت در داخل و احساس همگرایی و همسویی با اجانب را در جریان روشن فکری تقویت کرده است و این شیفتگی در مقابل فرهنگ غرب آفت دیگری را، که همچون پیله‌ای گرد این جریان تنیده شده، بوجود آورده و آن عبارت است از:

۷. نداشتن تحمل سخن منتقدان

روشنفکر جامعه، می‌کوشد با بهانه‌های واهی و با انگ‌های سیاسی و با نسبت دادن جملاتی به سخن نقادان همچون «این سخنان بوی تحجر می‌دهد»، «این سخنان کهنه پرستی است» و مانند آن، از گفت و گو و پاسخ‌گویی در مقابل نقدهای ایراد شده بر اندیشه‌اش طفره ببرد. روشن فکری استعداد نوعی نخوت فکری، غرور و خود بزرگ‌بینی را دارد که موجب می‌شود چشم و گوش روشن فکر را بر روی استدلال مخالفانش بریندد و با انگ‌هایی همچون خرافه پرست، کهنه پرست، متحجر و عقب مانده، حریف را از میدان به در کند.

نتیجه:

کوتاه سخن آن که فقدان قوه نقد، شیفتگی در مقابل فرهنگ غرب و نداشتن شناخت نسبت به میانی فرهنگ بومی، بخصوص، دور بودن از مفاهیم دینی شکل گرفته براساس اجتهاد شیعی، عدم موفقیت در هنگام تضارب آراء با میانی اسلامی و تضاد اهداف این جریان با آموزه‌های دینی اسلام را موجب گردیده است به همین دلیل، نسبت به اسلام و آموزه‌های آن و مبلغان دینی از همان ابتدا موضع خصمانه‌ای دنبال می‌کنند و بدون آن که شناخت دقیقی از بنیان‌های فکری شیعه داشته باشند، به هر وسیله ممکن، زبان به انتقاد گشوده‌اند؛ حتی سوگمنده در بسیاری از اوقات دست به تحریف نیز برده‌اند. بی تردید، این نوع برخورد فضایی به وجود آورده است که دیگر به این جریان به عنوان یک نقاد منصف و بی‌غرض نگریسته نمی‌شود.

از سوی دیگر، به دلیل این موضع خصمانه و جدایی از ملت، در طول نیمه دوم سده اخیر، آن جا که مردم با الهام از آموزه‌های اسلام در مقابل حاکمانی همچون رضا خان و محمد رضا پهلوی صدا به اعتراض بلند می‌کردند، این جریان یا در مقابل مردم و در کنار حاکمان قرار گرفت و به مدح آنان پرداخت و از نقد حاکمیت شانه تپه کرد و یا به کنج عزلت رفت و هیچ اقدام مثبتی از خود نشان نداد و تنها به گلایه‌ها و شکوه‌های بی‌اثر اکتفا کرد؛ بخش اندکی از آنان هم که به

خود جرأت به میدان آمدن دادند، تحت فشار ساواک از برنامه انقلابی خود دست شستند.

اما به عکس، این رفتار در روزگار حاکمیت مردم و بر مسند حکومت نشستن نمایندگانشان، از آن رو که این نظام بر اساس میانی فرهنگی بومی جامعه و خواست مردم شکل گرفته، آنان زبان به اعتراض گشوده‌اند و به صراحت تمام، به موضع‌گیری پرداخته‌اند.

تقریباً در تمام نهضت‌های معاصر از مشروطه تا جنگل و از نهضت ملی تا پانزده خرداد این روشن فکران بودند که آگاهانه و ناآگاهانه آلت دست بیگانگان شدند و تلاش‌های مردم و روحانیت را به انحراف کشاندند. نهایت آن که تا اصلاحات بنیادین در تفکر روشن فکران ایران رخ ندهد و این مهم با شناخت درست از فرهنگ و ارزش‌ها و باورهای ریشه‌دار مردم مسلمان ایران و تحلیل درست از نیازها و واقعیت‌های کشور همراه نشود، جریان روشن فکری از دور تا کامی‌های خود خارج نخواهد شد.

دل بستگی و عدم قدرت نقادی در جریان روشن فکری موجب گردید تا در ادبیات این جریان، از فرهنگ غرب و محصول آن، (تمدن نوین) چنان سخن به میان بیاید که گویی بر مدرنیته، عقلانیت محض حاکم است

پی‌نوشت‌ها

- ۱- دفتر پژوهش‌های مؤسسه کیهان، انقلاب و روشنفکران، ص ۱۹.
- ۲- و این کتیم فی ریب مینا نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله... (بقره ۲۳).